

سلسله یادداشتهای تحلیلی

کمر بند زنگار

Rust Belt



مرکز مطالعات و پژوهش‌های اقتصادی
اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی کرمان



چکیده مدیریتی

این یادداشت جنگ غرب آسیا را نه فقط از منظر امنیت و ژئوپلیتیک، بلکه از زاویه **#اقتصاد-سیاسی-جدید-آمریکا** می‌خواند؛ اقتصادی که پس از سال‌ها جهانی‌سازی، دوباره به واژگانی مانند کارخانه، زنجیره تأمین، انرژی، تعرفه، تراشه و کریدور بازگشته است. جی.دی. ونس در این متن صرفاً یک سیاستمدار آمریکایی نیست؛ نشانه یک چرخش است. او راوی آمریکایی است که بخشی از آن احساس می‌کند جهانی‌سازی، کارخانه‌هایش را برده، طبقه کارگرش را فرسوده، و رؤیای آمریکایی را از درون تهی کرده است. از این منظر، صعود **#جی-دی-ونس** یعنی بازگشت یک پرسش قدیمی به قلب سیاست آمریکا: اگر بازار آزاد به تضعیف بنیان صنعتی ملت بینجامد، آیا هنوز می‌توان آن را بی‌طرف و مقدس دانست؟ پاسخ **#راست-جدید-آمریکا** روشن است: خیر. در نگاه ونس‌گرایانه، بازار باید با منطق امنیت ملی تنظیم شود. تراشه، انرژی، بندر، مسیر حمل‌ونقل و تولید داخلی دیگر موضوعات صرفاً اقتصادی نیستند؛ اجزای قدرت ملی‌اند. به همین دلیل، غرب آسیا برای آمریکا فقط میدان بحران‌های نظامی نیست؛ گره انرژی، تورم، زنجیره تأمین و رقابت با **#چین** است. در پشت این صحنه، چین حضور دارد؛ نه فقط به‌عنوان رقیب تجاری، بلکه به‌عنوان قدرتی که با کریدورها، بنادر، انرژی و ابتکار کمربند و راه، در حال بازطراحی جغرافیای اقتصاد جهانی است. بنابراین رقابت آینده، فقط رقابت کارخانه‌ها و فناوری‌ها نیست؛ رقابت مسیرهاست. پیام اصلی برای **#ایران** این است: جهان به سمت اقتصادی امنیتی‌تر، زنجیره‌ای‌تر و کریدوری‌تر می‌رود. در چنین جهانی، **#اقتصاد-مقاومتی** اگر به معنای انزوا و خودکفایی شعاری باشد، ناکارآمد است؛ اما اگر به معنای تاب‌آوری تولید، تکمیل زنجیره ارزش، تنوع بازارها، بهره‌وری انرژی و تبدیل جغرافیا به مزیت اقتصادی باشد، دقیقاً با منطق جهان جدید همخوان است. این یادداشت در نهایت می‌پرسد: در جهانی که کارخانه، نفتکش، تراشه، بندر، تعرفه و کریدور دوباره به زبان قدرت تبدیل شده‌اند، ایران چگونه می‌تواند از تماشاگر تحولات، به بازیگر هوشمند اقتصاد منطقه‌ای بدل شود؟



مقدمه

گاهی برای فهم یک جنگ، نباید از خود جنگ شروع کرد. نباید از ناوها، موشک‌ها، پایگاه‌ها، قطعنامه‌ها و بیانیه‌ها آغاز نمود. گاهی جنگ، پیش از آنکه در میدان رخ دهد، در کارخانه‌ای تعطیل‌شده، در شهری فرسوده، در خانواده‌ای ازهم‌پاشیده، در دستمزدی راکد، در بندری شلوغ، در زنجیره تأمینى لرزان و در ذهن کارگری آغاز می‌شود که احساس می‌کند کشورش دیگر او را نمی‌بیند. **#جی-دی-ونس** را از همین‌جا باید فهمید؛ نه صرفاً از جایگاهی که در کنار دونالد ترامپ یافته، نه فقط از سخنان تندش درباره مهاجرت، دانشگاه، رسانه، چین یا نظم جهانی. ونس را باید به مثابه نشانه‌ای از یک **#چرخش-عمیق** در اقتصاد سیاسی آمریکا خواند؛ چرخشی که از دل شکست **#جهانی‌سازی** بی‌جبران، فرسایش طبقه کارگر صنعتی، بی‌اعتمادی به نخبگان، و اضطراب امنیتی نسبت به چین و زنجیره‌های تأمین بیرون آمده است. در ظاهر، ونس سیاستمداری جوان از جریان راست جدید آمریکاست. اما در معنای عمیق‌تر، او راوی یک بحران است: بحرانی که فقط در کاخ سفید، کنگره یا حزب جمهوری‌خواه رخ نداده؛ در جغرافیای اقتصادی آمریکا رسوب کرده است. جغرافیایی که نامش را **#کمربند-زنگ‌زده** گذاشته‌اند؛ ناحیه‌ای که زمانی قلب صنعتی آمریکا بود و امروز در حافظه سیاسی این کشور به نماد زوال کارخانه، مهاجرت جمعیت، بیکاری، اعتیاد و فروپاشی امید جمعی تبدیل شده است. ونس از همین خاک برخاسته است. یا دست‌کم روایت سیاسی خود را بر همین خاک بنا کرده است. اهمیت او نیز دقیقاً در همین‌جاست: او فقط درباره سیاست سخن نمی‌گوید؛ درباره اقتصادی حرف می‌زند که به‌زعم او، روح اجتماعی آمریکا را زخمی کرده است. برای همین، صعود او را نباید صرفاً به حساب یک انتخاب انتخاباتی گذاشت. صعود ونس نشانه بازگشت پرسشی قدیمی اما فراموش‌شده به مرکز سیاست آمریکاست: اگر بازار آزاد، جهانی‌سازی و تجارت بی‌مرز، کارخانه را از وطن جدا کند، آیا ملت همچنان سرپا می‌ماند؟ این پرسش، در ظاهر داخلی است؛ اما پیامدهای آن تا **#غرب-آسیا** کشیده می‌شود. زیرا وقتی اقتصاد آمریکا دوباره امنیتی می‌شود، وقتی کارخانه به مسئله امنیت ملی تبدیل می‌شود، وقتی تراشه، نفت، کریدور، تعرفه و بندر در یک منظومه واحد قرار می‌گیرند، جنگ در غرب آسیا دیگر فقط جنگ منطقه‌ای نیست. بخشی از صورت‌حساب **#بازآرایی-اقتصاد-جهانی** است.



۱. کمر بند زنگ‌زده

روایت رسمی جهانی‌سازی، سال‌ها بسیار ساده و دلنشین بود: تجارت آزاد، کالا را ارزان‌تر می‌کند؛ سرمایه را کارا تر تخصیص می‌دهد؛ بنگاه‌ها را رقابتی‌تر می‌سازد؛ و در نهایت، مصرف‌کننده را منتفع می‌کند. در این روایت، انتقال کارخانه از اوهایو و میشیگان به چین، مکزیک یا ویتنام نه یک فاجعه، بلکه نشانه عقلانیت اقتصادی بود. تولید باید جایی انجام می‌شد که ارزان‌تر بود؛ مصرف باید جایی رخ می‌داد که قدرت خرید وجود داشت؛ و سرمایه باید در جایی می‌نشست که بازده بالاتری می‌یافت. این روایت روی کاغذ مرتب بود. اما در زندگی واقعی، یک نقص بزرگ داشت: جامعه محلی را نمی‌دید.

در مدل‌های ساده تجارت، کارگری که شغل صنعتی خود را از دست می‌دهد، در بخش دیگری مشغول می‌شود. اما کارگر ۵۵ ساله کارخانه فولاد، به‌سادگی به مهندس نرم‌افزار سیلیکون‌ولی تبدیل نمی‌شود. شهری که کارخانه‌اش بسته می‌شود، فقط یک واحد تولیدی را از دست نمی‌دهد؛ مدرسه، مغازه، باشگاه، کلیسا، خانواده و اعتماد اجتماعی‌اش نیز آسیب می‌بیند. اقتصاد، در این سطح، دیگر فقط عدد نیست؛ **#زیست‌جهان** است.

#ونس از دل چنین جهانی سخن می‌گوید. او توانست تجربه زیسته یا دست‌کم روایت تجربه زیسته خود را به سرمایه سیاسی تبدیل کند. این سرمایه، همان چیزی است که می‌توان آن را **#اعتبار-روایی** نامید: توانایی سخن گفتن از طرف گروهی که احساس می‌کند توسط نخبگان دیده نشده است. ونس از همین اعتبار استفاده کرد تا خود را صدای آمریکای فراموش‌شده معرفی کند؛ آمریکایی که نه در برج‌های شیشه‌ای نیویورک و سان‌فرانسیسکو، بلکه در شهرهای زنگ‌زده صنعتی زندگی می‌کند. اما این روایت فقط احساس نیست. داده‌های اشتغال صنعتی آمریکا نیز نشان می‌دهد که پشت این احساس، واقعیتی تاریخی ایستاده است.

«بازگشت کارخانه» فقط یک شعار احساسی نیست. پاسخی سیاسی به زخمی اقتصادی است. از همین‌جا ترامپ‌یسم و ونس توانستند بر بستری اجتماعی سوار شوند که دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان سنتی، هر دو در فهم آن تأخیر داشتند.



در این معنا، **#کمربند_زنگ_زده** فقط یک جغرافیا نیست؛ آزمایشگاه شکست **#جهانی‌سازی_بی‌جبران** است. جهانی‌سازی‌ای که منافع کلان داشت، اما هزینه‌های محلی آن را کسی به‌درستی پرداخت نکرد. وال‌استریت رشد کرد؛ سیلیکون‌ولی ثروتمندتر شد؛ مصرف‌کننده کالای ارزان‌تر خرید؛ اما بخشی از آمریکا احساس کرد از قرارداد اجتماعی بیرون افتاده است. ونس این احساس را به زبان سیاست ترجمه کرد.

۲. نخبه ضدنخبه

ونس خود را صدای مردمانی معرفی می‌کند که از نخبگان خسته‌اند؛ اما خود او محصول بخشی از همان نظم نخبگانی است. دانشگاه ییل، ارتباط با سرمایه‌گذاران سیلیکون‌ولی، حمایت چهره‌هایی مانند **#پیتر_تیل**، و ورود سریع به سطوح بالای سیاست، همگی نشان می‌دهد که او بیرون از ساختار قدرت نایستاده است. او از درون همان ساختار، علیه همان ساختار سخن می‌گوید. این تناقض، ضعف شخصی ونس نیست؛ نشانه ویژگی بنیادی سیاست امروز آمریکاست. بخشی از **#راست_جدید_آمریکا**، ضدنخبه‌گراست، اما بدون نخبگان جدید فناوری و سرمایه نمی‌تواند قدرت بگیرد. علیه سیلیکون‌ولی سخن می‌گوید، اما از پول و شبکه همان سیلیکون‌ولی بهره می‌برد. از کارگر صنعتی دفاع می‌کند، اما ابزارهای سیاست‌ورزی‌اش در دست سرمایه‌داران فناوری است. در نگاه اول، این تناقض ویرانگر به نظر می‌رسد. اما در سیاست، تناقض همیشه مانع نیست؛ گاهی منبع قدرت است. ونس می‌تواند همزمان دو زبان را بفهمد: زبان رنج طبقه کارگر سفیدپوست و زبان سرمایه‌داری خطرپذیر. او در **#مرز_میان_دو_جهان** ایستاده است؛ جهانی که کارخانه را از دست داده و جهانی که از نرم‌افزار، داده، پلتفرم و سرمایه مالی ثروت ساخته است. همین ایستادن در مرز، ونس را به چهره‌ای مهم تبدیل می‌کند. او نه کاملاً شورشی است و نه کاملاً تکنوکرات؛ نه صرفاً پوپولیست است و نه صرفاً سرمایه‌دار؛ نه بیرون از نظم است و نه کاملاً وفادار به نظم پیشین. او از درون نظم برخاسته تا علیه بخشی از آن اعلام جرم کند.

پرسش اصلی این نیست که آیا ونس تناقض دارد یا نه؛ روشن است که دارد. پرسش مهم‌تر این است: چرا جامعه‌ای که این تناقض را می‌بیند، باز هم به روایت او گوش می‌دهد؟ پاسخ شاید در یک جمله خلاصه شود: چون **#بحران_واقعی** است، حتی اگر راوی آن بی‌تناقض نباشد.



۳. پایان بی‌طرفی بازار

در **#اقتصاد_کلاسیک_آمریکایی**، بازار موجودی نسبتاً بی‌طرف فرض می‌شد. سرمایه به سمت بازده بالاتر می‌رود؛ تولید به سمت هزینه کمتر؛ مصرف‌کننده به سمت قیمت پایین‌تر؛ و دولت بهتر است کمتر دخالت کند. این نگاه، ستون فقرات محافظه‌کاری اقتصادی آمریکایی در دهه‌های پایانی قرن بیستم بود. اما **#ونس** و جریان نزدیک به او این فرض را به چالش می‌کشند. از نگاه آنان، بازار هیچ‌گاه کاملاً بی‌طرف نبوده است. بازار درون جغرافیا، قدرت، امنیت، فناوری و رقابت دولت‌ها عمل می‌کند.

اگر سرمایه آمریکایی برای سود بیشتر به چین برود، این فقط یک تصمیم بنگاهی نیست؛ ممکن است در بلندمدت به تضعیف **#قدرت_ملی_آمریکا** بینجامد. اگر تولید کالاهای حیاتی در خاک رقیب راهبردی متمرکز شود، این فقط مزیت هزینه‌ای نیست؛ آسیب‌پذیری امنیتی است. اینجا نقطه گسست ونس از **#ریگان‌یسم_کلاسیک** است. سنت ریگانی می‌گفت دولت کوچک‌تر، مالیات کمتر، تجارت آزادتر و بازار جهانی، مسیر قدرت و رفاه آمریکا هستند. ونس می‌گوید همین مسیر، بخشی از پایه‌های اجتماعی و صنعتی آمریکا را فرسوده کرده است.

محور مقایسه	ریگان‌یسم کلاسیک	ونس‌گرایی (راست جدید اقتصادی)
نگاه به بازار	بازار آزاد و دولت کوچک	بازار باید تابع امنیت ملی و تاب‌آوری صنعتی شود
تجارت خارجی	تجارت آزاد و جهانی‌سازی	تعرفه، حمایت صنعتی، کاهش وابستگی به چین
سیاست صنعتی	بدبینی به دخالت دولت	پذیرش دخالت هدفمند دولت برای صنایع راهبردی
سیاست خارجی	هژمونی لیبرال و مداخله‌گرایی	واقع‌گرایی معامله‌محور و اولویت منافع ملی
طبقه هدف	کارآفرین، سرمایه‌گذار، طبقه متوسط	کارگر صنعتی، شهرهای فراموش‌شده، طبقه ناراضی
دشمن اصلی	مالیات و دولت بزرگ	چین، زنجیره تأمین ناامن، نخبگان جهانی‌گرا
مفهوم قدرت ملی	ارتش، دلار، بازار آزاد	تولید داخلی، فناوری، انرژی، زنجیره تأمین



در این چرخش، بازار همچنان مهم است؛ اما دیگر مقدس نیست. سود همچنان مهم است؛ اما دیگر یگانه معیار نیست. تجارت همچنان لازم است؛ اما دیگر بی‌قید و بی‌جغرافیا فهمیده نمی‌شود. این همان نقطه‌ای است که می‌توان از **#سرمایه‌داری-ملی‌گرا** سخن گفت: سرمایه‌داری‌ای که مالکیت خصوصی و منطق سود را می‌پذیرد، اما آن را در خدمت بازسازی ملت و امنیت صنعتی قرار می‌دهد.

این تغییر فقط یک بحث نظری در آمریکا نیست. برای هر کشوری که در اقتصاد جهانی زندگی می‌کند، پیام دارد. وقتی بزرگ‌ترین اقتصاد جهان دوباره از امنیت تولید، تاب‌آوری صنعتی، کنترل فناوری و تعرفه سخن می‌گوید، یعنی دوران ساده‌لوحی نسبت به **#جهانی‌سازی** به پایان رسیده است.

۴. کارخانه به مثابه زیرساخت امنیت ملی

در منطق ونس، **#کارخانه-امنیت-ملی** فقط محل تولید کالا نیست. کارخانه، بخشی از امنیت ملی است. این گزاره در ابتدا اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد، اما جهان امروز آن را قابل فهم کرده است. کرونا نشان داد که حتی ماسک و تجهیزات پزشکی می‌توانند به **#کالای-راهبردی** تبدیل شوند. جنگ اوکراین نشان داد انرژی و غلات چگونه می‌توانند نظم جهانی را تکان دهند. رقابت آمریکا و چین نشان داد تراشه فقط قطعه‌ای الکترونیکی نیست؛ مغز اقتصاد دیجیتال، هوش مصنوعی، خودروهای هوشمند، سلاح‌های پیشرفته و زیرساخت‌های ارتباطی است. در چنین جهانی، کشوری که تولید کالاهای حیاتی خود را از دست می‌دهد، فقط بخشی از اشتغالش را از دست نداده؛ بخشی از استقلال تصمیم‌گیری خود را نیز واگذار کرده است.

از همین‌جاست که **#سیاست-صنعتی** دوباره به قلب واشنگتن برگشته است. نمونه روشن آن صنعت نیمه‌هادی است. آمریکا هنوز در طراحی تراشه، نرم‌افزار، مالکیت فکری و درآمد شرکت‌های نیمه‌هادی قدرت بزرگی است، اما سهم آن از ظرفیت ساخت فیزیکی تراشه در دهه‌های گذشته کاهش یافته است.

در این نقطه، **#ونس‌گرایی** به چیزی فراتر از پوپولیسم انتخاباتی تبدیل می‌شود. این جریان می‌خواهد تعریف قدرت ملی را تغییر دهد. قدرت ملی دیگر فقط بودجه نظامی، تعداد پایگاه‌ها یا اندازه بازار مالی نیست؛ قدرت ملی یعنی اینکه یک کشور در لحظه



بحران، چه چیزهایی را خودش می‌تواند بسازد، چه چیزهایی را می‌تواند تأمین کند، و در چه چیزهایی به رقبایش وابسته است.

۵. زنجیره تأمین

جهانی‌سازی #زنجیره_تأمین، برای چند دهه معجزه اقتصاد جهانی بود. قطعه‌ای در تایوان ساخته می‌شد، ماده‌ای از آفریقا می‌آمد، طراحی در آمریکا انجام می‌گرفت، مونتاژ در چین رخ می‌داد، و مصرف‌کننده در اروپا یا خاورمیانه محصول نهایی را می‌خرید. این شبکه عظیم، هزینه تولید را پایین آورد و سود شرکت‌ها را بالا برد.

اما همین شبکه، در روز بحران، به نقطه ضعف تبدیل شد. هرچه زنجیره تأمین طولانی‌تر، تخصصی‌تر و فرامرزی‌تر باشد، در برابر شوک‌های ژئوپلیتیک آسیب‌پذیرتر می‌شود. جنگ، تحریم، بسته شدن بندر، کمبود کشتی، افزایش بیمه، اختلال در پرداخت‌های بانکی یا حتی تنش دیپلماتیک می‌تواند کل زنجیره را دچار وقفه کند.

از همین‌جا مفاهیمی مانند **#reshoring**، **#near-shoring** و **#friend-shoring** وارد ادبیات سیاست صنعتی غرب شدند. یعنی تولید یا باید به داخل برگردد، یا به کشورهای نزدیک‌تر منتقل شود، یا دست‌کم در کشورهایی متمرکز شود که از نظر سیاسی «دوست» محسوب می‌شوند.

مفهوم	معنای ساده	هدف اصلی
Reshoring	بازگرداندن تولید به داخل کشور	کاهش وابستگی خارجی و احیای صنعت داخلی
Near-shoring	انتقال تولید به کشورهای نزدیک‌تر	کاهش ریسک حمل‌ونقل و زمان تأمین
Friend-shoring	انتقال تولید به کشورهای همسو	کاهش وابستگی به رقبای راهبردی

این مفاهیم برای ایران نیز مهم‌اند. زیرا ایران سال‌هاست درباره **#اقتصاد_مقاومتی**، **#تاب‌آوری_اقتصادی**، تولید داخل و کاهش وابستگی سخن می‌گوید؛ اما جهان جدید نشان داده که این مفاهیم اگر درست فهم شوند، صرفاً شعار داخلی نیستند. حتی قدرت‌های بزرگ نیز به این نقطه رسیده‌اند که اقتصاد بدون تاب‌آوری، در روز بحران از کار می‌افتد.



اما تفاوت مهمی وجود دارد. تاب‌آوری اقتصادی به معنای بستن درها نیست. به معنای خودکفایی شعاری و تولید هر چیز به هر قیمت نیست. تاب‌آوری یعنی شناخت کالاهای حیاتی، تنوع‌بخشی به مبادی واردات، ارتقای فناوری، تکمیل **#زنجیره‌ارزش**، ذخایر راهبردی، دیپلماسی اقتصادی، و توان بنگاه برای ادامه فعالیت در شرایط نااطمینانی.

۶. هرمز؛ جغرافیای کوچک، صورت‌حساب بزرگ

اگر کارخانه نماد بحران داخلی آمریکاست، **#تنگه_هرمز** نماد اتصال این بحران به جهان بیرون است. هرمز فقط یک آبراه نیست؛ نقطه‌ای است که نفت، تورم، بیمه، امنیت دریایی، قدرت نظامی، بودجه دولت‌ها و هزینه تولید بنگاه‌ها در آن به هم می‌رسند.

در ظاهر، تنگه هرمز یک مسیر عبور انرژی است. اما در واقع، شاخص فشرده **#اقتصاد-سیاسی-غرب-آسیاست**. هر تنش در این نقطه می‌تواند به سرعت در قیمت نفت، هزینه بیمه کشتی‌ها، نرخ حمل‌ونقل، انتظارات تورمی، سیاست پولی و حتی انتخابات کشورهای مصرف‌کننده انرژی منعکس شود.

از این منظر، **#جنگ-غرب-آسیا** را نباید فقط با نقشه پایگاه‌ها و موشک‌ها توضیح داد. باید آن را با نقشه **#نفتکش‌ها**، **#بیمه-دریایی**، قیمت سوخت، شاخص تورم، بازار اوراق قرضه و تصمیمات **#بانک‌های-مرکزی** نیز خواند. جنگ، در نهایت، صورت‌حساب دارد؛ و این **#صورت‌حساب-جنگ** فقط روی میز دولت‌ها نمی‌نشیند، بلکه به دفتر حساب بنگاه‌ها، سفره خانوارها و بودجه عمومی کشورها نیز منتقل می‌شود.

اینجاست که ونس به غرب آسیا وصل می‌شود. اگر دغدغه اصلی او بازسازی قدرت صنعتی آمریکاست، پس انرژی، کریدورها، زنجیره تأمین و ثبات مسیرهای تجارت جهانی برای او بی‌اهمیت نیست. حتی اگر او منتقد جنگ‌های بی‌پایان باشد، نمی‌تواند نسبت به مناطقی که قیمت انرژی و امنیت زنجیره تأمین را شکل می‌دهند بی‌تفاوت باشد.

تناقض **#راست-جدید-آمریکا** نیز همین‌جاست: از یک‌سو می‌خواهد هزینه‌های مداخله خارجی را کاهش دهد؛ از سوی دیگر نمی‌تواند از **#گلوگاه‌های-اقتصاد-جهانی** خارج شود. می‌خواهد «اول آمریکا» باشد، اما آمریکای اول، همچنان به جهانی وابسته است که نفت، تراشه، کریدور، دلار و بازارهای مالی آن به هم گره خورده‌اند.

۷. چین؛ غایب همیشه حاضر

در هر بحثی درباره بازگشت کارخانه به آمریکا، نام **#چین** حتی اگر گفته نشود، حضور دارد. چین همان رقیبی است که آمریکا را مجبور کرده دوباره درباره تولید فکر کند. همان کشوری که هم کارخانه جهان شد، هم بازار عظیم مصرفی، هم بازیگر فناوری، هم خریدار بزرگ انرژی، و هم مدعی شکل‌دهی به کریدورهای جدید جهانی. رقابت آمریکا و چین فقط در تعرفه یا تایوان خلاصه نمی‌شود. این رقابت در بندر، ترانه، انرژی، مواد معدنی حیاتی، هوش مصنوعی، زیرساخت دیجیتال، پول، استانداردهای صنعتی و حتی مسیرهای ریلی و دریایی جریان دارد. **#غرب_آسیا** نیز در این رقابت، منطقه‌ای حاشیه‌ای نیست؛ یکی از صحنه‌های اصلی است.

چین برای ادامه رشد خود به **#انرژی** نیاز دارد؛ غرب آسیا یکی از منابع اصلی این انرژی است. چین برای گسترش نفوذ خود به کریدور نیاز دارد؛ غرب آسیا یکی از حلقه‌های اتصال شرق و غرب است. چین برای کاهش وابستگی به نظم مالی غرب به توافق‌های دوجانبه و منطقه‌ای نیاز دارد؛ غرب آسیا، با دلارهای نفتی و صندوق‌های ثروت حاکمیتی، میدان جذابی برای چنین بازی‌ای است. از این منظر، حضور آمریکا در غرب آسیا فقط میراث گذشته نیست؛ بخشی از رقابت آینده است. آمریکا اگر منطقه را رها کند، ممکن است بخشی از معماری انرژی، کریدور و نفوذ مالی آن به سمت ترتیبات غیرغربی حرکت کند. اگر بماند، باید هزینه نظامی و سیاسی حضور را بپردازد. اگر فشار بیاورد، ممکن است قیمت انرژی بالا برود.

اگر عقب‌نشینی کند، ممکن است چین و دیگر رقبا جای خالی را پر کنند. این همان گرهی است که سیاست خارجی آمریکا را پیچیده کرده است. ونس و راست جدید می‌خواهند سیاست خارجی آمریکا را از ایدئولوژی‌گرایی لیبرال به واقع‌گرایی ملی‌گرا منتقل کنند. اما واقع‌گرایی ملی‌گرا نیز از جغرافیای اقتصاد جهانی فرار نمی‌کند. نمی‌توان همزمان از هژمونی جهانی بهره برد و هزینه‌های آن را نپرداخت.

۸. جنگ غرب آسیا؛ ادامه سیاست صنعتی

برای فهم جنگ در **#غرب_آسیا**، باید از دو خطای رایج پرهیز کرد. خطای نخست این است که جنگ را فقط ایدئولوژیک، مذهبی یا امنیتی ببینیم. خطای دوم این است که آن را صرفاً



اقتصادی بدانیم. واقعیت، ترکیبی از اینهاست. غرب آسیا منطقه‌ای است که در آن امنیت، انرژی، ایدئولوژی، تجارت، قدرت نظامی و رقابت جهانی به هم گره خورده‌اند.

در این منطقه، **#نفت_قدرت** فقط کالا نیست؛ اهرم قدرت است. بندر فقط زیرساخت نیست؛ ابزار ژئوپلیتیک است. کریدور فقط مسیر حمل‌ونقل نیست؛ نقشه آینده تجارت است. پایگاه نظامی فقط سازه امنیتی نیست؛ تضمین حضور در نقطه‌ای از اقتصاد جهانی است.

به همین دلیل، آمریکا حتی وقتی از کاهش مداخله سخن می‌گوید، نمی‌تواند نسبت به غرب آسیا بی‌تفاوت شود. مسئله فقط دفاع از متحدان نیست؛ مسئله حفظ نقش در منطقه‌ای است که می‌تواند قیمت انرژی، مسیر تجارت، بازار تسلیحات، نفوذ چین و ثبات مالی جهانی را تحت تأثیر قرار دهد.

در این معنا، ونس کلید فهم بخشی از معمای امروز آمریکاست. او از پایان ساده‌لوحی نسبت به بازار سخن می‌گوید؛ اما همین پایان ساده‌لوحی، آمریکا را دوباره به مناطقی می‌کشاند که بازار جهانی بدون آنها کار نمی‌کند. هرگز یکی از همین مناطق است. خلیج فارس یکی از همین مناطق است. غرب آسیا یکی از همین مناطق است.

۹. ایران؛ اقتصاد مقاومتی یا اقتصاد منزوی؟

برای ایران، چرخش آمریکا به **#ملی‌گرایی_اقتصادی** هم هشدار است و هم فرصت. هشدار از این جهت که جهان به سمت امنیتی‌تر شدن اقتصاد حرکت می‌کند. تحریم، کنترل فناوری، محدودیت مالی، ریسک حمل‌ونقل، بلوک‌بندی تجاری، جنگ تعرفه‌ای و رقابت کریدورها می‌تواند شدیدتر شود. در چنین جهانی، کشوری که دسترسی مالی، فناوری و لجستیکی محدودی دارد، آسیب‌پذیرتر می‌شود.

اما فرصت از این جهت که مفاهیمی مانند تاب‌آوری، تولید داخلی، زنجیره تأمین، امنیت غذایی، امنیت انرژی و سیاست صنعتی دوباره در سطح جهانی مشروعیت یافته‌اند. آنچه سال‌ها در ایران با عنوان **#اقتصاد_مقاومتی** مطرح می‌شد، اگر از شعارزدگی و حمایت‌گرایی ناکارا فاصله بگیرد، می‌تواند با روح زمانه جدید همخوان شود.



مسئله اصلی این است که اقتصاد مقاومتی را چگونه بفهمیم. اگر اقتصاد مقاومتی به معنای بستن درها، خودکفایی نمایشی، حمایت بی‌قید از تولید ناکارا، توزیع رانت و بی‌توجهی به کیفیت و صادرات باشد، نه مقاوم است و نه اقتصادی. اما اگر به معنای افزایش تاب‌آوری زنجیره‌های تولید، کاهش خام‌فروشی، ارتقای فناوری، تنوع‌بخشی بازارها، بهره‌وری انرژی، دیپلماسی اقتصادی و تقویت بنگاه‌های رقابت‌پذیر باشد، دقیقاً همان چیزی است که جهان جدید به آن نیاز دارد.

برداشت نادرست از اقتصاد مقاومتی	برداشت راهبردی از اقتصاد مقاومتی
خودکفایی در همه چیز	تمرکز بر کالاها و زنجیره‌های حیاتی
حمایت دائمی و بی‌قید	حمایت مشروط، زمان‌دار و بهره‌ور
جایگزینی واردات بدون کیفیت	ارتقای فناوری و رقابت‌پذیری
بی‌توجهی به صادرات	اتصال تولید داخلی به بازارهای منطقه‌ای
نگاه اداری به تولید	نگاه زنجیره‌ای به تولید، بازار و لجستیک
تمرکز صرف بر دولت	فعال‌سازی بخش خصوصی و نهادهای اقتصادی
شعار تاب‌آوری	سنجش‌پذیر کردن ریسک، ذخیره، تنوع و پایداری

ایران در این نقطه باید از **#تجربه_آمریکا** یک درس ظریف بگیرد: حتی قدرت بزرگ نیز وقتی **#زنجیره_تولید** خود را از دست می‌دهد، نگران می‌شود. پس برای کشوری مانند ایران، که با **#تحریم**، محدودیت مالی، بحران آب، ناترازی انرژی و ضعف فناوری روبه‌روست، مسئله زنجیره ارزش و **#تاب‌آوری** فقط یک انتخاب سیاستی نیست؛ **#شرط_بقا_و_پیشرفت** است.

۱۰. چین و کریدورها؛ جنگ آینده

اگر در قرن بیستم، نفت و پایگاه نظامی دو ستون اصلی قدرت در **#غرب_آسیا** بودند، در قرن بیست‌ویکم باید ستون سومی را نیز به آنها افزود: **#کریدور**. کریدورها دیگر فقط مسیر عبور کالا نیستند؛ مسیر عبور قدرت‌اند. هر کشوری که بتواند مسیرها، بنادر، ریل‌ها،



گلوگاه‌ها، خطوط انرژی و شبکه‌های دیجیتال را شکل دهد، فقط تجارت را مدیریت نمی‌کند؛ آینده ژئوپلیتیک را نیز قالب‌بندی می‌کند.

#چین این واقعیت را زودتر از بسیاری از بازیگران فهمید. **#ابتکار_کمربند_وراه**، صرفاً یک پروژه عمرانی یا مجموعه‌ای از قراردادهای زیرساختی نیست؛ تلاشی برای بازنویسی **#جغرافیای_اقتصاد_جهانی** است. چین با سرمایه‌گذاری در بندر، راه‌آهن، نیروگاه، منطقه صنعتی، خطوط انتقال انرژی و زیرساخت دیجیتال، می‌کوشد مسیرهای اتصال خود به بازارها و منابع را متنوع کند. غرب آسیا در این نقشه، فقط منطقه‌ای نفتی نیست؛ چهارراهی است میان آسیا، اروپا، آفریقا و مدیترانه.

در نگاه چین، غرب آسیا سه کارکرد همزمان دارد: منبع انرژی، مسیر ترانزیت، و میدان نفوذ مالی-زیرساختی. همین سه‌گانه است که حساسیت آمریکا را برمی‌انگیزد. زیرا اگر چین بتواند در بنادر، کریدورها و زیرساخت‌های منطقه جای پای عمیق‌تری پیدا کند، حضورش دیگر فقط تجاری نخواهد بود؛ به تدریج به نفوذ راهبردی تبدیل می‌شود.

کریدر	بازیگران اصلی	اهمیت اقتصادی	اهمیت ژئوپلیتیک
کمربند و راه چین	چین، آسیای مرکزی، غرب آسیا، اروپا	اتصال بازارها و منابع به شبکه چین	افزایش نفوذ چین در زیرساخت جهانی
کریدر میانی	چین، آسیای مرکزی، قفقاز، ترکیه، اروپا	مسیر جایگزین روسیه و مسیرهای پرریسک	کاهش وابستگی به مسیرهای سنتی
کریدر شمال-جنوب	ایران، روسیه، هند، قفقاز	اتصال هند به روسیه و اروپا	فرصت ژئوپلیتیک برای ایران
مسیرهای خلیج فارس	کشورهای عربی، چین، آمریکا، هند	انرژی، بنادر، سرمایه‌گذاری	رقابت قدرت‌ها بر سر گلوگاه‌ها
IMEC	هند، خلیج فارس، اروپا، آمریکا	اتصال هند به اروپا از مسیر غرب آسیا	پاسخ غرب‌محور به نفوذ کریدوری چین
مسیر دریایی هرمز-باب‌المندب-سوئز	همه قدرت‌های تجاری	عبور انرژی و کالا	آسیب‌پذیری شدید در برابر جنگ

از این منظر، **#غرب_آسیا** فقط محل برخورد ارتش‌ها نیست؛ محل برخورد نقشه‌هاست. نقشه چینی کمر بند و راه، نقشه هندی-غربی اتصال هند به اروپا، نقشه روسی برای دور زدن فشارهای غرب، نقشه ترکی برای اتصال آسیای مرکزی به اروپا، و نقشه ایرانی برای تبدیل شدن به چهارراه شمال-جنوب و شرق-غرب، همگی در این منطقه روی هم می‌افتند.

اما مسئله **#کریدور** فقط عبور نیست؛ ماندگاری ارزش است. کشوری که فقط مسیر عبور باشد، لزوماً قدرتمند نمی‌شود. کامیون‌ها و قطارها می‌آیند و می‌روند، اما اگر انبار، فرآوری، خدمات مالی، بیمه، استاندارد، گمرک هوشمند، مناطق صنعتی و بنگاه‌های صادراتی شکل نگیرد، کشور از کریدور فقط ترافیک می‌گیرد، نه قدرت. برای **#ایران**، این نکته حیاتی است. ایران از نظر جغرافیایی ظرفیت کریدوری دارد، اما ظرفیت جغرافیایی به‌تنهایی مزیت اقتصادی نمی‌سازد. کریدور زمانی قدرت می‌آورد که به **#زنجیره_ارزش** متصل شود. اگر مسیر شمال-جنوب فقط مسیر عبور کالا باشد، دستاورد آن محدود خواهد بود. اما اگر به صنایع تبدیلی، لجستیک پیشرفته، بنادر کارآمد، دیپلماسی تجاری، استانداردسازی و اتصال مالی گره بخورد، می‌تواند بخشی از پاسخ ایران به جهان کریدوری جدید باشد. در همین نقطه، بحث **#ونس** دوباره به ایران وصل می‌شود. ونس می‌گوید آمریکا نباید اجازه دهد بازار جهانی، بنیان صنعتی و امنیتی آن را فرسوده کند. ایران نیز باید بپرسد: آیا موقعیت جغرافیایی ما واقعاً به **#قدرت_اقتصادی** تبدیل شده است؟ آیا از کریدورها فقط درباره نقشه حرف زده‌ایم یا برای بنگاه، صادرات، لجستیک و ارزش افزوده برنامه ساخته‌ایم؟ آیا می‌توانیم در رقابت چین، هند، روسیه، ترکیه، اروپا و کشورهای عربی، از موقعیت خود سهم عملی بگیریم؟

جهان آینده، جهان مسیرهاست؛ اما مسیرها به خودی خود نجات‌بخش نیستند. مسیر بدون حکمرانی، فقط جاده است. مسیر با صنعت، تجارت، استاندارد، امنیت، سرمایه‌گذاری و دیپلماسی اقتصادی، کریدور می‌شود. و کریدور، اگر درست فهم شود، یکی از مهم‌ترین ابزارهای قدرت در **#اقتصاد_سیاسی** قرن بیست‌ویکم است.

۱۱. تناقض نهایی ونس؛ نجات ملت با ابزار سرمایه

اما خود **#پروژه_ونس** نیز بی‌تناقض نیست. او می‌خواهد از کارگر صنعتی دفاع کند، اما ابزار قدرتش بخشی از سرمایه‌داری فناوری است. می‌خواهد با نخبگان بجنگد، اما خود از نهادهای نخبگانی عبور کرده است. می‌خواهد تولید را از چین برگرداند، اما مصرف‌کننده



آمریکایی به کالای ارزان عادت کرده است. می‌خواهد جنگ‌های پرهزینه را نقد کند، اما حفظ قدرت آمریکا بدون حضور در گلوگاه‌های جهانی دشوار است. می‌خواهد بازار را ملی کند، اما سرمایه همچنان منطق سود خود را دارد.

این **#تناقض‌ها** مهم‌اند؛ اما پروژه ونس را بی‌اهمیت نمی‌کنند. برعکس، نشان می‌دهند که آمریکا در حال عبور از یک دوره ساده به **#دوره‌ای-پیچیده‌تر** است. دوره‌ای که در آن نه بازار آزاد کلاسیک پاسخ کامل می‌دهد، نه حمایت‌گرایی خام؛ نه مداخله‌گرایی لیبرال گذشته قابل دوام است، نه انزواگرایی کامل ممکن.

ونس شاید پاسخ نهایی آمریکا نباشد؛ اما صورت‌بندی پرسش جدید آمریکاست: چگونه می‌توان در جهانی که چین کارخانه جهان شده، فناوری در آسیا متمرکز شده، انرژی در غرب آسیا گره خورده، و جامعه داخلی آمریکا قطبی شده، دوباره **#ملت-صنعتی** ساخت؟

این پرسش برای آمریکا مطرح شده، اما فقط آمریکایی نیست. همه کشورها، با مقیاس‌ها و شرایط متفاوت، با نسخه‌ای از همین پرسش روبه‌رو هستند. ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست.



مرکز مطالعات و پژوهش‌های اقتصادی
اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی کرمان